

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and  
Research in Persian culture, language and literature

## آنیمیسیم (Animism) (جاندار انگاری) در شعر سهراب

روح الله نبی عبدالیوسفی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران

پست الکترونیکی: [nabi121121@gmail.com](mailto:nabi121121@gmail.com)

### چکیده

مقاله حاضر به بررسی تأثیر اندیشه آنیمیسیم در اشعار سهراب سپهری می‌پردازد. سهراب شاعر ذوق است و احساس، شاعر عشق است و حیات، آنچه در اندیشه او ریشه تنیده، هنری است که با عناصر طبیعت و اندیشه‌های ماوراءطبیعی و نوعی گرایش عرفانی آمیخته است، این هنر و احساس زنده و موج را در تار و پود شعر او می‌توان حس کرد. سپهری شیفته و دلدادده و دلسوخته‌ای است که عشق، نیاز درونی اوست و این شور، او را وادار می‌سازد که با دنیای بیرون خویش از طریق شناخت و عرفان رابطه ایجاد کند. احساس موج و زنده شاعر در اثنای این ارتباط، روح تازه‌ای را در کالبد دنیای بیرون می‌دمد. این نگاه تازه سهراب به دنیای پر رمز و راز بیرون، ریشه در اندیشه‌ای (آنیمیسیم) دارد که حیات و سیلان بودن را در تار و پود همه موجودات می‌تند و همواره در حال زیست با این دنیای رمز ناگشوده است.

کلید واژه: سهراب سپهری، آنیمیسیم، جاندار انگاری، شعر، حیات.

### پیشینه تحقیق

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

در مورد اینکه جان بخشی و تشخیص چیست و از چه زمانی شروع شده است نظرات گوناگونی بیان شده و مقالات متعددی نوشته شده است اما آنچه قطعی می‌نماید این است که؛ زنده بینی دنیای پیرامون، تاریخی به بلندای تاریخ بشر دارد ولی این که این صنعت در شعر و نثر از چه زمانی و چگونه کاربرد داشته باید گفت: « حرکت تصویرهای برخاسته از تشخیص از ساده‌ترین نوع به سوی پیچیده‌ترین نمونه‌ها و از بسامد اندک به سوی بسامد بالا خط سیری است که شعر فارسی از آغاز تا بیدل پیموده است » ( شفیع کدکنی، ۱۳۶۶: ص ۶۰ ) و این نشان از آن است که این موضوع در آثار خلق شده ادبی بسیار مورد توجه است و در همین راستا برای شناسایی هرچه بیشتر این صنعت به عنوان یکی از انواع آرایه‌های ادبی کتاب‌ها و مقالاتی نوشته شده است از جمله در کتاب: ( صور خیال در شعر فارسی، محمدرضا شفیع کدکنی، ۱۳۸۰، چاپ هشتم، تهران: آگاه ) و مقاله: ( تشخیص از دیدگاه زبان‌شناسی، محمدحسین یمین، ۱۳۷۸، نامه فرهنگستان، شماره ۱۴، صفحات ۹۱-۸۳ ). البته جان‌دار انگاری سهراب فارق از صنعت و آرایه‌های ادبی است. او همه موجودات را به معنی واقعی زنده می‌بیند.

سهراب سپهری از جمله شاعرانی است که پس از مرگ شهرتش شناخته شد، این شهرت، بی‌شک و امدار نقدهایی است که پس از مرگ او بر آثار و اشعارش به رشته تحریر درآمد. بارها و بارها زوایای مختلف شعر او در بوته نقد و بررسی قرار گرفته است « با توجه به مقاله‌های بررسی شده در مجله‌های ادب فارسی از سال ۱۳۳۲ الی ۱۳۷۶ درباره سپهری، در می‌یابیم که از دیدگاه زمانی بیشترین مقاله‌ها در فاصله سال‌های ۱۳۶۷-۱۳۷۱ در مورد سپهری نوشته شده است » ( پیروز و صادقی، ۱۳۸۴: ص ۳۸ ) البته این بعد از اشعار سهراب یعنی دمیدن حیات در کالبد دنیای بیرون، نیز در اثنای این پژوهش‌ها مورد بررسی قرار گرفته است اما نقدی مشهود نبود که به صورت مستقل به واکاوی نقش آنیمیسیم در شعر سهراب پرداخته باشد. و بسیاری از پژوهش‌ها فقط در بخشی از آنها به نقش جاندارانگاری در اشعار سپهری پرداخته است، از جمله مقاله: ( زمردی، حمیرا، ۱۳۸۴، تناسخ و قداست گیاهی در شعر سپهری و شاملو، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تهران، دوره ۵۶، شماره ۱۷۴، ص ۱۳۵-۱۴۲ ). و مقاله: ( معصومی، رسول و او جاق علی زاده، شهین، ۱۳۹۵، تمثیل و سمبول و استعاره در عاشقانه‌های فروغ فرخزاد، تحقیقات علمی و غنایی زبان و ادب فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر، شماره ۲۹، صفحه ۱۵۱-۱۶۸ ) که به توضیح آنیمیسیم و تشخیص و جان‌دار انگاری می‌پردازد.

## بیان مسئله

شعر سهراب نمونه بارز شعر زنده و جاریست، او شاعر شیفته‌ای است که با طبیعت انس گرفته و در مدار زندگی با دنیای اطراف خویش در ارتباطی تنگاتنگ است. این ارتباط شاعر با دنیای بیرون ناشی از حسی است (جاندارانگاری) که او نسبت به

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and  
Research in Persian culture, language and literature

موجودات دارد: « خواهام آمد سر هر دیواری میخکی خواهام کاشت، پای هر پنجره‌ای شعری خواهام خواند، هر کلاغی را کاجی خواهام داد، مار را خواهام گفت: چه شکوهی دارد غوک، آشتی خواهام داد، آشنا خواهام کرد، راه خواهام رفت، نور خواهام خورد، دوست خواهام داشت، من گره خواهام زد چشمان را با خورشید، دل‌ها را با عشق، سایه‌ها را با آب، شاخه‌ها را با باد، و به هم خواهام پیوست خواب کودک را با زمزمه زنجره‌ها، بادبادک به هوا خواهام برد، گل‌دان‌ها آب خواهام داد، خواهام آمد پیش اسبان، گاوان علف سبز نوازش خواهام ریخت، مادیانی تشنه سطل شبنم را خواهام آورد، خر فرتوتی در راه من مگس‌هایش را خواهام زد » (سپهری، ۱۳۹۲: ص ۲۱۱).

## سوالات تحقیق

بازتاب آنیمسیم (جاندار انگاری) در شعر سهراب سپهری تا چه اندازه است؟

ارتباط سهراب سپهری با دنیای اطراف از چه طریق است؟

## اهداف و ضرورت تحقیق

آنچه این پژوهش در پی بیان آن است، تأثیر آنیمسیم (جاندار انگاری) بر اشعار سهراب سپهری و چگونگی ارتباط شاعر با دنیای اطراف خویش است. و اینکه سهراب برای هم سخن شدن با عالم ناشناخته بیرون، روحی تازه را در کالبد موجودات دمیده و با سنگ سر راه که حقیقت دارد، به درد و دل می‌نشیند. این هم‌نشینی شاعر با عالم بیرون، نمودی همه جانبه در شعر او دارد و آرامشی هم که از اشعار او منتقل می‌شود بی شک زاییده همین هم‌سخنی و هم‌نشینی‌ها و درد دل‌هایی است که حتی با سنگ سر راه دارد.

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

## روش تحقیق

مطالب این پژوهش با مراجعه به کتابخانه‌ها و همچنین سایت‌های معتبر، جمع‌آوری شده است و ضمن توصیف و تجزیه آنها سعی شده است، بدون در نظر داشتن علایق شخصی، تحلیلی بی‌طرفانه از تأثیر آنیمیسیم بر اشعار سهراب سپهری ارائه گردد.

## مقدمه

سهراب سپهری در سال ۱۳۰۷ هجری شمسی در روز ۱۵ مهرماه به دنیا آمد، کودکی خود را در کاشان در باغی بزرگ به سرآورد. او از همان اوان کودکی دارای طبعی سرشار و روانی زیبا بود تا جایی که دیری نپایید که به عنوان یکی از بزرگترین شاعران طبیعت‌گرا و طبیعت‌شناس ایران مورد قبول همگان قرار گرفت. البته این شهرت و اقبال عمومی، پس از مرگ او مضاعف و گسترده‌تر شد.

سهراب، مرد نشستن و نظاره کردن نبود، مرد حرکت بود و حیات، مرد رفتن بود و سفر، از شرق تا غرب، از شمال تا جنوب، و چنین است که او را در دهه‌های میانی زندگی‌اش هرگز ثابت و ساکن نمی‌بینیم، بلکه هر روز در جایی است، اگر روزی در کارگاه نقاشی خویش است، چند روزی در زیر خیمه طبیعت به نظاره و نگاره ایستاده، اگر لحظه‌ای با دوستی قرار سکوت می‌گذارد، چند روزی با مادر طبیعت قرار هم‌سخنی دارد. این رفت و آمد و این عشق و شور، بالاخره در اوان مرداد ۱۳۵۹ در آغوش هستی آرام می‌گیرد.

آنچه در این سفرها شاعر خوش ذوق ما را به وجد می‌آورد، شور و حیاتی بود که در نهاد همه موجودات می‌دمد و او را گاه به غرب و گاه به شرق می‌کشاند، شرق و غربی که هیچگاه برای سهراب معنی تفاوت و اختلاف نبود: « من به آغاز زمین نزدیکم، نبض گل‌ها را می‌گیرم، آشنا هستم با سرنوشت تر آب، با عادت سبز درخت » (سپهری، ۱۳۹۲: ص ۱۷۸). شاید اندیشه جاندارانگاری و آنیمیسیمی که سهراب در اشعارش منعکس کرده است، در اثنای همین سفرها بویژه تحت تأثیر اندیشه‌های بودائیان هند باشد.

در تار و پود اندیشه آنیمیسیمی، اعتقاد به یک نیروی غیبی خاصی در وجود اشیاء تنیده است که بر اساس این باور، این نیروی روحانی اشیاء را قادر به اموری می‌کند که ما فوق تصور بشر است: « ما نا یک نیروی روحانی غیبی است که اعتقاد به آن در نزد اقوام بدوی عمومیت دارد... به طور کلی همه این مردم بدوی معتقدند که یک قدرت ساکت و نامعلوم در هر شیء موجودات و خاصه شبیه یک نیروی ما فوق طبیعی است که به خودی خود دارای فعالیت و مافوق قوه موجود در اشیاء است، و به وسیله

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

اشخاص معین یا در وجود اشیاء زنده و متحرک ظاهر می‌شود؛ و دارای این خاصیت است که می‌توان آن را از اشیاء جامد به افراد جاندار منتقل ساخت، یا از یک شخص به شخص دیگر سرایت داد، یا بالاخره از اشخاص جاندار به اشیاء جامد بازگرداند. « (بی‌ناس، ۱۳۷۱: ص ۱۴). سهراب نیز که از هوشی وافر و ذوقی سرشار و قریحه‌ای سیال برخوردار است، چه زیبا روحی تازه را در کالبد همه موجودات و دنیای اطراف، اعم از جاندار و بی جان، جسم و غیر جسم می‌تند: « حمله کاشی مسجد به سجود، حمله باد به معراج حباب صابون، حمله لشکر پروانه به برنامه دفع آفات، حمله دسته سنجاقک به صف کارگر لوله کشی، حمله هنگ سپاه قلم نی به حروف سربی، حمله واژه به فک شاعر « (سپهری، ۱۳۹۲: ص ۷۶). در این پژوهش سعی می‌شود با استفاده از اشعار کتاب: (هشت کتاب سهراب) گستره بازتاب این نوع نگرش، که نوعی آنیمیسم می‌باشد را در اشعار شاعر طبیعت گرای معاصر مورد بررسی قرار دهیم.

## تعریف آنیمیسم

در تعریف آنیمیسم که از واژه لاتین (Animism) گرفته و به معنای روح است چنین بیان می‌شود: « کلمه آنیمیسم و آنیم به معنای تحریک کردن و به هیجان آوردن از همان کلمه روح است « (حکمت، ۱۳۷۱: ص ۳۲) و در تعریف تشخیص گفته‌اند: « در تشخیص بعضا واژه‌های متعلق به بی جان‌ها و پرندگان و جانوران، بنا بر هدفی خاص، در سیمای انسان و تشخیص جلوه‌گر می‌گردد، آن هم در جهت بیشتر ارزش دادن به سخن و برای تاکید مفهوم و برازنده ساختن موضوع « (یمین، ۱۳۷۸: ص ۸۴-۸۵). واژه آنیمیسم را: « برای نخستین بار، انسان شناس انگلیسی؛ ای، بی، تایلر (۱۸۳۲-۱۹۱۷) آن را برای تبیین نظریه خود در باب منشأ دین به کار برد. « (سلیمانی اردستانی، ۱۳۸۲: ص ۴).

روحي که از آنیمیسم صادر می‌شود در تار و پود همه اشیاء از جاندار و بی جان ساری و جاری است: « آنیمیسم و جاندارانگاری ((animism)) در تفکر بشر قدیم همه چیز جاندار بوده است: باد می‌آمد و شب می‌رفت یا خورشید آمد و می‌رفت. بقایای این بینش کهن هنوز در زبان روزمره هست و چنان عادی شده است که توجه را جلب نمی‌کند اما در زبان ادبی مواردی هست که توجه خواننده را به خود جلب می‌کند. مانند: سلام ای شب معصوم یا به ایوان می‌روم و انگستانم را بر پوست کشیده شب می‌کشم « (شمیسا، ۱۳۸۷: ص ۶۱). و این روح بخشی و زنده‌بینی به شاعران و نویسندگان اجازه می‌دهد که به راحتی و زیبایی هرچه تمام تر هیجانان و احساسات خود را منتقل سازند: « هرگاه شاعر یا نویسنده بخواهد هیجانان و احساسات درونی خود به بالاترین درجات رسانده و ظهور و بروز دهد نیاز به ابزار هنری دارد که یکی از این ابزار، استعاره، تشخیص و آنیمیسم است « (معصومی و اوجاق علی زاده، ۱۳۹۵: ص ۱۵۵).

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

آنیمیسیم آیتی است که گرایندگان به آن اعتقاد دارند که تمامی عناصر طبیعت دارای روح و جان هستند که غالباً این ارواح و جان‌ها علاوه بر انسان، به گیاهان و حیوانات نیز نسبت داده می‌شوند: «اساس بینش و اعتقاد در این مذهب (آنیمیسیم یا روح پرستی) اصالت روح است و مقصود از روح، نیروی مرموزی است که در فرد انسانی و انسان‌ها و همچنین در اشیاء وجود دارد» (مبلغی آبادانی، ۱۳۷۳: ص ۶۵). روحی که در خود روح نیز وجود دارد: «روح من گاهی از شوق سرفه‌اش می‌گیرد، روح من بیکار است، قطره‌های باران را درز آجرها را می‌شمارد، روح من گاهی مثل یک سنگ سر راه حقیقت دارد» (سپهری، ۱۳۹۲: ص ۱۷۹).

## آنیمیسیم در شعر سهراب

در بسیاری از آثار ادبی از دیر زمان تا کنون، نویسندگان و شاعران و... از صنعت تشخیص و جان‌دار انگاری استفاده کرده‌اند، اما در این میان همه آنان صاحب سبک نیستند: «سبک شخصی یعنی سبک خاص یک شاعر یا نویسنده که اثر او را از هر اثر دیگری متمایز می‌کند. لازم به توضیح نیست که در عالم هنر، همه صاحب سبک فردی نیستند، یعنی بسامد مختصات و ویژگی‌های سبک آفرین، در آثار آنان به قدری نیست که باعث تشخیص فردی شود.» (شمیسا، ۱۳۸۸: ص ۹۴). اما سهراب سپهری شاعر روح پرداز کاشان با سبکی خاص، روحی تازه را در کالبد کائنات می‌دمد، به گونه‌ای که تا کنون هیچ شاعری نتوانسته به زیبایی او از بزی در خزر نقشه جغرافی و مرگی که در ذهن اقاقی است تعبیر کند یا هسفر دانه در سفر گل یا پیچک این خانه به آن خانه شود و تنها او می‌توانست آهنگ مرغ مهتاب را بشنود و پیکر مشرق را که می‌لولد و مغرب را که جان می‌کند ببیند.

سهراب شاعر روح است و زندگی شاعر زیست است و حیات، او زایش و روئیدن را در همه چیز و همه جا می‌بیند: «سهراب سپهری به عنوان شاعری متفکر و عرفان‌مدار به دلیل قداستی که برای گیاهان قائل است در پرتو آنیمیسیم (جاندارانگاری) گیاهی ((صدای هوش گیاهان را در خلوت می‌شنود)) و ((ضربه‌های گیاهی عجیب را بر تن ذهن شماره می‌کند)) و ((می‌خواهد سطح روح را پر از برگ سبز سازد)) و ((در مدار درخت، طنین بال کبوتر را حضور مبهم رفتار آدمی زاد می‌داند))» (زمردی، حمیرا، ۱۳۸۴: ص ۱۴۰). اما با همه این روح بخشی‌ها، ظریف است و شکننده: «شاعری است لبریز از ظریف‌ترین تصویرها، چیزهایی از ابریشم، شیشه و رویا که اگر در نزدیک شدن به آنها خشونت کنی می‌شکنند» (لنگرودی، ۱۳۷۷: ج ۳، ص ۴۲).

سپهری هیچ تفاوتی بین موجودات احساس نمی‌کند، او تبلور جان همه چیز را در خود می‌بیند و زندگی خویش را در گرو زندگی همه موجودات می‌بیند: «چیزهایی هست که نمی‌دانم. می‌دانم سبزه‌ای را بکنم خواهم مرد. می‌روم بالا تا اوج، من از بال و پر. من پر از نورم و شن. و پر از دار و درخت. پر از سایه برگی در آب. چه درونم تنهاست.» (سپهری، ۱۳۹۲: ص ۲۰۸ و ۲۰۹).

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

او هر آنچه را که به دنیای اطراف نسبت می‌دهد با تمام وجود آن را احساس می‌کند و: « در ورای عناصر طبیعت که ارائه می‌دهد هیچ نماد و رمزی نیست و طبیعت برای طبیعت ارائه می‌شود » (عبدی و احمدی از ندریانی، ۱۳۹۱: ص ۱۰۲).

آنچه بیش از هر چیزی در شعر سهراب نمایان است و موضوعیت دارد، یکسان بودن ارزش اشیاء است. از نظر شاعر، همه چیز در عالم ارزش یکسانی دارد. جهان سپهری جهان یک دستی است و فراز و فرود در آن وجود ندارد، چیزی نیست که بالاتر از چیز دیگری قرار بگیرد: « من نمی‌دانم که چرا می‌گویند. اسب حیوان نجیبی است کبوتر زیبا است و چرا در قفس هیچ کسی کرکس نیست. گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد. چشم‌ها را باید شست جور دیگر باید دید. » (سپهری، ۱۳۹۲: ص ۱۸۱). او فرود و فرازی برای جهان قایل نیست و آسمان را می‌نشانند میان دو هجای هستی اما تنها چیزی که به اعتقاد سهراب بین اشیاء فاصله انداخته است اسم‌هایی است که به صورت قراردادی بر روی آنها گذاشته‌ایم: « نام را باز ستانیم از ابر. از پشه از تابستان. روی پای تر باران به بلندی محبت برویم. در به روی بشر و نور و گیاه و حشره باز کنیم » (همان: ص ۱۸۵). او برای همه چیز جانی و انرژی خاصی قائل است به گونه‌ای که همه موجودات اعم از جان‌دار و بی‌جان با هم برابرند: « اهل کاشانم. نسیم شاید برسد. به گیاهی در هند. به سفالینه‌ای از خاک سیلک. نسیم شاید به زنی در شهر بخارا برسد. » (همان: ص ۱۷۰). و از روحی مقدس برخوردارند: « مرگ پایان کبوتر نیست. مرگ وارونه یک زنجره نیست. مرگ در ذهن افاقی جاری است. مرگ با خوشه انگور می‌آید به دهان... » (همان: ص ۱۸۴).

این نوع نگرش شاعر به دنیای اطراف و القای حس زنده بینی، روحی است که او به منظره اطراف دمیده و از طریق اشعار خود به مخاطب منتقل می‌کند: « در حقیقت ذهنیت شاعر، این قبیل آموزه‌های گیاهی را در پرتو زنده بینی، آئیمیسیم و با استفاده از مبانی تشبیهی و مجازی و نیز با توجه به تئوری چرخه زایش برای تقرب ذهن مخاطب به حقیقت هستی و شناخت واقعی از دو عالم به تصویر کشیده است » (زمردی، ۱۳۸۴: ص ۱۳۷).

حیات و زایش در نهر اشعار سهراب مادام جاری و ساری است، در نیلوفری که نماد بیداری است: « از مرز خوابم می‌گذشتم. سایه تاریک یک نیلوفر. روی همه این ویرانه فرو افتاده بود. کدامین باد بی پروا. دانه این نیلوفر را به سرزمین خواب من آورد. در مرداب بی ته آینه‌ها. هر کجا که من گوشه‌ای از خودم را مرده بودم. من به رؤیا بودم. سیلاب بیداری رسید. نیلوفر به همه زندگی‌ام پیچیده بود. هستی‌اش در من ریشه داشت و همه من بود... » (سپهری، ۱۳۹۲: ص ۸۰ و ۸۱). و افسانه‌ای که چه زیبا می‌زید: « مرغ افسانه بر بام گمشده‌ای نشسته بود. وزش بر تار و پودش گذشت. گیاهی در خلوت درونش روئید. از شکاف سینه‌اش سر بیرون کشید. و برگ‌هایش را در ته آسمان گم کرد. زندگی‌اش در رگهای گیاه بالا می‌رفت. او صدایش می‌زد. گیاه از درون سینه‌اش به درون رفت. و مرغ افسانه شکافت را با پرها پوشاند. بال‌هایش را گشود و خود را به بیراهه فضا سپرد. » (همان: ص ۷۶). و خورشیدی که طلوعش، زمینی است که نشانه‌های زندگی را در تار و پودش می‌توان دید: « در تابوت پنجره‌ام پیکر مشرق می‌لولد. مغرب جان می‌کند. می‌میرد. گیاه نارنجی خورشید. در مرداب اتاقم می‌روید کم‌کم. اکنون دارم می‌شنوم آهنگ مرغ مهتاب. و گل‌های چشم پشیمانی را پرپر می‌کنم. » (همان: ص ۵۵).

دامن گسترده حیات جای جای شعر سهراب را روحی بی‌مانند بخشیده، و این حرکت و حیات هر جنبنده را به رقص و تکاپو در می‌آورد: « سفر دانه به گل. سفر پیچک این خانه به آن خانه. سفر ماه به حوض. فوران گل حسرت از خاک. ریزش تاک جوان از

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

دیوار. بارش شب‌نم روی پل خواب. پرش شادی از خندق مرگ. گذر حادثه از پشت کلام. « (همان: ص ۱۷۵). این رقص و پایکوبی اندیشه شاعر خوش ذوق را به پرواز در آورده و همراه خویش به سفر می‌برد: « من به مهمانی دنیا رفتم. من به دشت اندوه. من به باغ عرفان. من به ایوان چراغانی دانش رفتم. رفتم از پله مذهب بالا. تا ته کوچه شک. تا هوای خنک استغنا. تا شب خیس محبت رفتم. من به دیدار کسی رفتم در آن سر عشق. رفتم، رفتم تا ته زن. تا چراغ لذت. تا سکوت خواهش. تا صدای پر تنهایی. « (همان: ص ۱۷۲). او در این سفر پر مخاطره خویش چیزهایی را دیده که از دید دیگران پنهان بوده است: « چیزهایی دیدم در روی زمین: کودکی دیدم ماه را بو می‌کرد. قفسی بی در دیدم که در آن، روشنی پرپر می‌زد. نردبانی که از آن، عشق می‌رفت به بام ملکوت. من زنی را دیدم، نور در هاون می‌کوبید. ظهر در سفره آنان نان بود، سبزی بود، دوری شب‌نم بود، کاسه داغ محبت بود. من گدایی دیدم، در به در می‌رفت آواز چکاوک می‌خواست. و سپوری که به یک پوسته خربزه می‌برد نماز. بره‌ای را دیدم بادبادک می‌خورد. من الاغی دیدم، یونجه را می‌فهمید. در چراگاه نصیحت گاوی دیدم سیر. شاعری دیدم هنگام خطاب، به گل سوسن می‌گفت: ((شما)) « (همان: ص ۱۷۲ و ۱۷۳). و شنیده‌هایی که تا به حال گوش هیچ جنبنده‌ای نشنیده بود: « من صدای نفس باغچه را می‌شنوم. و صدای ظلمت را وقتی از برگی می‌ریزد. و صدای سرفه روشنی از پشت درخت. عطسه آب از هر رخنه سنگ. چکچک چلچله از سقف بهار. و صدای صاف پوست انداختن مبهم عشق. و متراکم شدن ذوق پریدن در بال. و ترک خوردن خودداری روح. من صدای قدم خواهش را می‌شنوم. و صدای پای قانونی خون را در رگ. ضربان سحر چاه کیوترها. تپش قلب شب آدینه. جریان گل میخک در فکر. شیعه پاک حقیقت از دور. من صدای وزش ماده را می‌شنوم. و صدای کفش ایمان را در کوچه شوق. و صدای باران را روی پلک تر عشق. روی موسیقی غمناک بلوغ. روی آواز انارستان‌ها. و صدای متلاشی شدن شیشه شادی در شب. پاره‌پاره شدن کاغذ زیبایی. پر و خالی شدن کاسه غربت از باد. « (همان: ص ۱۷۷ و ۱۷۸). و اما روح زنده شاعر، با همه این دیده‌ها و شنیده‌ها حرف دارد، حرف‌هایی که از جنس زندگی است، حرف‌هایی که یک بغل حیات و آرامش را به مخاطب منتقل می‌کند: « حرف‌ها دارم. با تو ای مرغی که می‌خوانی نهران از چشم. و زمان با صدایت می‌گشایی. تا بخواهی خورشید تا بخواهی پیوند تا بخواهی تکثیر. من به سیبی خوشنودم. و به بوئیدن یک بوته بابونه. من به یک آینه، یک بستگی پاک قناعت دارم. من نمی‌خندم اگر بادکنک می‌ترکد. و نمی‌خندم اگر فلسفه‌ای ماه را نصف کند. « (همان: ص ۱۷۹).

آنمیسیم (جان‌دار انگاری) تمام وجود سهراب را فرا گرفته است، در دنیای او موجودی نیست که بی‌نسب از روح و حیات باشد از کوچکترین ذرات و اتم‌ها گرفته تا کهکشان‌ها، همه و همه زنده هستند و شاعر با همه آنها در ارتباطی تنگاتنگ است، با آنها سخن می‌گوید، سخن‌هایشان را می‌شنود و وزن بودنشان را حس می‌کند و تنگ در آغوششان می‌گیرد. این احساس در جای جای شعر او منعکس شده است و هر کجای ابیاتش را که بررسی کنیم و بنگریم می‌توانیم رد پای این احساس را درک کنیم: در "مرگ رنگ"، دل با او سخن می‌گوید که هوس لبخندی دارد و قصه‌اش زنگار دیگری می‌گیرد و... در "زندگی خواب‌ها"، پنجره‌اش به تهی باز می‌شود و صدای نفس پرده را می‌شنود و... در "آوار آفتاب"، پیکرش در بیداری لحظه‌ها به کنار نهر خروشان می‌لغزد و مرغی روشن فرود می‌آید و لبخند گیجش را بر می‌چیند و... در "شرق اندوه"، وهمش جویای گلی می‌شود، بی‌ساقه گلی در پهنه خواب و... در "صدای پای آب"، اناری را می‌بیند که ترک بر می‌دارد و دستی که فواره خواهش می‌شود و چلویی که می‌خواند و سینه‌ای که از ذوق شنیدن می‌سوزد و... در "مسافر"، به دنبال سنگ عزلت خود می‌گردد و بی‌تاب جنگلی است که ابعاد خود را نمی‌شناسد و برگی که سوار حرف اول باد است و... در "حجم سبز"، پسر روشن آب را می‌بیند که لب پاشویه نشسته



# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

و عقاب خورشید می‌آید و او را به هوا می‌برد و... در "ما هیچ، ما نگاه"، انسانی را می‌بیند که در متن عناصر می‌خواهد و نزدیک طلوع ترس بیدار می‌شود و آواز غریب رشد را که در مفصل ترد لذت می‌پیچد و زانوی عروج را که خاکی می‌شود و...

و در آخر باید گفت؛ در شعر و اندیشه سهراب زندگی در همه چیز به معنای همه چیز جریان دارد: « زندگی رسم خوشایندی است. زندگی بال و پری دارد با وسعت مرگ. پرشی دارد اندازه عشق. زندگی چیزی نیست، که لب طاقچه عادت از یاد من وتو برود. زندگی جذبه دستی است که می‌چیند. زندگی نوبر انجیر سیاه در دهان گس تابستان است. زندگی، بعد درخت است به چشم حشره. زندگی تجربه شب‌پره در تاریکی است. زندگی حس غریبی است که یک مرغ مهاجر دارد. زندگی سوت قطاری است که در خواب پلی می‌پیچد. زندگی دیدن یک باغچه از شیشه مسدود هواپیماست. خبر رفتن موشک به فضا. لمس تنهایی ماه. فکر بوئیدن گل در کره‌ای دیگر. زندگی شستن یک بشقاب است. زندگی یافتن سکه دهشاهی در جوی خیابان است. زندگی مجذور آینه است. زندگی گل به توان ابدیت. زندگی ضرب زمین در ضربان دل ما. زندگی هندسه ساده و یکسان نفس‌هاست. » (همان: ص ۱۸۰ و ۱۸۱).

چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید...

## نتیجه

سهراب سپهری شاعری است که در لباس زمان نمی‌گنجد و رسوم و عادات زمانه را بر نتافته و با دنیای پر رمز و راز اطراف خود، ساده و بی‌پیرایه ارتباط برقرار می‌کند. او شاعر شیفته‌ای است که با طبیعت انس گرفته و زندگی و حیات را در تار و پود زمان می‌تند و به تن دنیای خود می‌کند، از بال حشره گرفته، تا سوت قطاری که در پلی می‌پیچد، از عروسکی که با صبح هم‌آغوش می‌شود، تا تنهایی که او صدایش را می‌شنود، سهراب کوزه‌ای را می‌بیند که لبریز سؤال است و قاطری که بارش انشا است. این جاندارانگاری (آنیمیسیم) را می‌توان در جای جای شعر او جست‌وجو کرد، اشعاری که زیست و روئیدن و رویش در شریانش جاریست: « من به آغاز زمین نزدیکم. نبض گل‌ها را می‌گیرم. آشنا هستم با، سرنوشت تر آب، عادت سبز درخت. روح من در جهت تازه اشیاء جاریست. » (همان: ص ۱۷۸ و ۱۷۹).

## Abstract

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and  
Research in Persian culture, language and literature

This essay studies the effect of animism thought in the poems of Sohrab Sepehri. Sohrab is a poet of gusto and feeling, is a poet of love and life, what is rooted in his thought is an art that is synthesized with elements of nature and supernatural thoughts and a kind of mystic tendency; this art and the vivid, ebullient feeling can be felt in the texture of his poem. Sepehri is enthusiastic, enthralled, and enthusiastic whose love is his inner need, so this passion forces him to make a relationship with his outside world through mysticism and cognition. The vivid and ebullient feeling of the poet through this connection brought out a new soul in the body of the world. This fresh look of Sohrab to the mysterious outside world is rooted in the thought (animism) which weaves life and soul to the texture of all beings and this is always existing with this mysterious (unresolved) world.

Key word: Sohrab Sepehri, Animism, Poetry, Life.

## فهرست منابع و مآخذ

- ۱) بی‌ناس، جان، *تاریخ جامع ادیان*، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳.
- ۲) پیروز، غلامرضا و صادقی، فاطمه زهرا؛ «سهراب سپهری در ترازوی نقد منتقدان»؛ دو فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، دوره جدید، شماره پنجم، ۱۳۸۴؛ ص ۲۱-۴۰.
- ۳) حکمت، علی اصغر، *تاریخ ادیان*، گوته، تهران، ۱۳۷۱.
- ۴) زمردی، حمیرا؛ «تناسخ و قداست گیاهی در شعر سپهری و شاملو»؛ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره ۵۶، شماره ۱۷۴، ۱۳۸۴؛ ص ۱۳۵ تا ۱۴۲.
- ۵) سپهری، سهراب، *هشت کتاب*، نیلوفرانه، قم، ۱۳۹۲.
- ۶) سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم، *ادیان ابتدایی و خاموش*، آیت عشق، قم، ۱۳۸۲.
- ۷) شفیع کدکنی، محمدرضا، *بررسی سبک هندی و شعر بیدل*، آگاه، تهران، ۱۳۶۶.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در  
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and  
Research in Persian culture, language and literature

- ۸) شمیسا، سیروس، *بیان ومعانی*، چ ۳، میترا، تهران، ۱۳۸۷.
- ۹) شمیسا، سیروس، *کلیات سبک شناسی*، چ ۳، میترا، تهران، ۱۳۸۸.
- ۱۰) عبدی، صلاح الدین و احمدی ازندریانی، محمد؛ «*بررسی تطبیقی طبیعت در شعر سهراب سپهری و بدر شاگرد السیاب*»؛ کاوش نامه ادبیات تطبیقی دانشگاه کرمانشاه، دوره دوم، شماره ۸، ۱۳۹۱؛ ص ۱۰۱-۱۱۹.
- ۱۱) لنگرودی، شمس، *تاریخ تحلیلی شعر نو*، چ ۱، مرکز، تهران، چ ۳، ۱۳۷۷.
- ۱۲) مبلغی آبادانی، عبدالله، *تاریخ ادیان و مذاهب جهان*، سینا، قم، ۱۳۷۳.
- ۱۳) معصومی، رسول و اوجاق علی زاده، شهین؛ «*تمثیل، سمبول و استعاره در عاشقانه های فروغ فرخزاد*»؛ تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی، دوره ۸، شماره ۲۹، ۱۳۹۵؛ ص ۱۵۱-۱۶۸.
- ۱۴) یمین، محمدحسین؛ «*تشخیص از دیدگاه زبان شناسی*»؛ نامه فرهنگستان، شماره ۱۴، ۱۳۷۸؛ ص ۸۳-۹۱.